



۱۵۰ خانواده زیر پوشش

مادر شهید محمد عرفانیان به آموزش قرآن و اخلاق بسنده نکرده و بعد از اینکه مدرسه سرپاشده و شکل رسمی به خود گرفته سراغ ایجاد خیریه ای در کنار مدرسه رفته است. این خیریه نیز در سال ۶۹ پا گرفته و اهالی محله از اهدای پول گرفته تا خوراک و پوشاک برای یاری نیازمندان کمک می کرده اند.

استقبال بانوان و اهالی محله از فعالیت خیریه به نفع نیازمندان به حدی زیاد بوده که فضای موجود برای ادامه کار خیریه کوچک بوده است. بنابراین حدود پانزده سال قبل، خیریه از مدرسه تفکیک و به مکانی جدید در محله حضرت عبدالمطلب^(ع) منتقل شده است. اکنون ۱۵۰ خانواده زیر پوشش مجموعه خیریه ای هستند که سنگ بنایش را خدیجه خانم گذاشته است.

با وجود ایجاد خیریه، خدیجه رجبی در همه این سال ها فعالیت خیریه خود را در مسیری موازی هم ادامه داده است. از قدیم پیش خودش نیت کرده بود که دو تا سه بار در سال از همسایه و دوست و آشنا پول جمع کند و خودش هم مبلغی بگذارد تا برای نیازمندان گوسفند قربانی کند، کاری که در همین عید قربان گذشته هم آن را تکرار کرد. در حالی که نیم نگاه می کرد به عکاس دارد و چادرش را به جلوسر می کشد می گوید: «در همین محله و مجتمع ها و همه جای شهر افراد نیازمندی هستند که نباید از آن ها غافل باشیم».

آپارتمان خانم رجبی هم این روزها شعبه دیگری از خیریه او است که در آن لباس، خوراک و پول جمع آوری می کند تا به دست نیازمندان برساند! وقتی خدیجه خانم از کارهای خیریه اش می گوید، رادیاتور شوفاژش در گوشه پذیرایی توجه ما را جلب می کند. روی این رادیاتور بطری هایی قرار گرفته که روی آن ها کلمات «کفاره»، «خمس»، «زکات» و «فطریه» نوشته شده است. مورد اعتماد بودن خدیجه خانم سبب شده است افراد مختلف مبالغی با این زمینه ها را به او برسانند تا در میان سادات و نیازمندان تقسیم کند. در این حوزه، کمک های او تا شهرهای دورتر هم ارسال شده است.

مادر شهید محمد عرفانیان تا قبل از سگته در حدود هفت سال قبل تمام امور مکتب را خودش پیش می برده و در کنار آن، مدرسه ای غیر انتفاعی هم ایجاد کرده است تا اینکه این اتفاق او را از بسیاری از کارهایش باز داشته و البته هنوز هم تلاش و فعالیتش در این حوزه ستودنی است.

۴۰ یاسین نذر جبهه رفتن محمد کردم

سال ۱۳۴۵ خداوند پنجمین فرزند خانواده را به خدیجه خانم و همسرش آقاسید می دهد، پسری به نام محمد که از کودکی پранژی پروتوان و کمک دست پدر و مادر در کار خانه و امور خیر بوده است. او که در روزهای دفاع مقدس علاقه زیادی به حضور در جبهه داشته است، در حالی که دانشجوی سال سوم رشته مهندسی برق دانشگاه فردوسی بوده، با جلب رضایت پدر و مادر و دانشگاه، راهی جبهه می شود و در سال ۱۳۶۵ به درجه رفیع شهادت نایل می شود.

مادر شهید در وصف احوال آن روزهای خودش و فرزندش می گوید: «او دوست داشت برود و من مشکلی نداشتم، چون وقتی کارش درست نمی شد که برود غصه می خورد. من هم وقتی در کارش گره می افتاد، ۴۰ یاسین نذر می کردم که پسر من به آنچه می خواهد برسد. بعضی وقت ها دانشگاه با رفتنش مخالفت می کرد و اعتقاد داشت که باید بماند و خدمت کند. او جمله معروفی داشت که همیشه تکرار می کرد: «باید مملکتی باشد که من خدمت کنم». نظرش این بود که باید برود تا مملکت در آرامش و امنیت باشد».

خدیجه رجبی بابوسی کارهای خیر بسیاری انجام داده که شاید کمتر کسی از نزدیکانش حتی خبر داشته باشد. او برای جوانان زیادی در میان اطرافیان با قرض کردن و حتی اهدای وسایل خانه اش کار راه انداخته است و بسیاری از آشنایان او را به این وصف ماندگار می شناسند. بانوان محله حسین یاسی اما بیش از هر کسی او را می شناسند و دوستش دارند. او به شکل گیری خانواده ها و زیباتر شدن زندگی ها کمک کرده و نامش به نیکی در این محله ماندگار شده است. او در این روزها هم با وجود مشکلات جسمانی و بیماری متوقف نشده و همواره هر دستی را که به سویی دراز می شود می گیرد تا در راه مانده ای را به خود و انگذارد.

وقتی دیدیم برای ادامه برنامه هایمان جایی در مسجد نداریم. همه پول گذاشتیم و حتی برخی بانوان طلاهای خودشان را آوردند و خلاصه عزم خود را جزم کرده بودیم که هر طور شده پول خرید و ساخت یک جای جدید را فراهم کنیم